

موقع ایران ، حکومتی توانا و مسئول داشت ، ولی امروز مسئول امور کشور کیست ؟

هنگامی که این سطور را مینویسم ، قانون اساسی ایران پایمال شده و هیچ چیز جای آنرا نگرفتند است . مجلسی ، بنام خبرنگان مرکب از ۷۳ نفر که شصت تن از آنان ملاهستند ، به تدوین اصول و مواد سرگرم است که کمترین ارتباطی با دموکراسی و تحقق حاکمیت ملی ندارد .

به محض اینکه من وعده تحقق انتخابات آزاد را به ایرانیان دادم ، یک بسیج همگانی بی‌رضد این سیاست آغاز شد ، زیرا نمی‌خواستند ملت ایران ، آزادانه رای و نظر خود را ابراز دارد .

من اطمینان دارم که انجام انتخابات آزاد ، به استقرار و تحقق یک دموکراسی واقعی منتهی میشود ، زیرا همه ممانی آن آماده شده بود . از آنجا که ما با هدف خود ، یک قدم بیشتر فاصله نداشتیم ، لازم بود که مانع پیروزی ما شوند و چنین شد . بدین سبب مرتجع ترین و فاسدترین عناصر ، با گروههای چپ افراطی همداستان و همراه شدند تا سدی در مقابل پیشرفت ایران و تحقق حاکمیت کامل ملی بوجود آورند .

مرامتهم کرده اند که میخواستم ، ایرانیان را علیه خواست خودشان خوشبخت کنم . هدف من آن بود که ایرانیان را علیه دشمنان شان ، علیه ائتلاف عوامل مخرب ، به رفاه و خوشبختی برسانم ، نه علیه مرغم میل و اراده خودشان .

برای جلوگیری از توفیق من مرتجع ترین و متعصبترین عوامل مذهبی ، که رویه رفتارشان با نص و روح اسلام منافات کامل دارد ، با مخربان حرفه ای ، آدمکشان و غارتگران ، ائتلاف کردند و بدین

ترتیب اتحاد نامقدس و شوم سرخ و سیاه برای ویرانی و نابودی ایران ، بوجود آمد و کار خود را آغاز کرد .

قسمت چهارم

اتحاد لغتی سرخ و سیاه

فصل اول

نقش وسائل ارتباط جمعی

طی سال اخیر وسائل ارتباط جمعی نقش قابل ملاحظه‌ای در جریان‌های سیاسی ایران ایفا کردند که متأسفانه، در بسیاری از مواقع، با واقع بینی و حقیقت‌گوئی همراه نبوده است.

من کاملاً قبول می‌کنم که خبرنگاری که به ایران اعزام شده برای تهیه مقاله و گزارش خود اتفاق کوچک یا اغتشاشی را بزرگ جلوه دهد. اما نمیتوانم بپذیرم که سه کشته و ده زخمی یک حادثه به ده کشته و صدها زخمی تبدیل شود. متأسفانه در طی دوران نابسامانی اوضاع ایران وسائل ارتباط جمعی عالماً و عامداً به بزرگ کردن وقایع و تحریف حقایق پرداختند و افکار عمومی را متشنج و برضد ایران بسیج کردند.

البته این رویه تازگی ندارد. و مبارزه بعضی از وسائل ارتباط جمعی با ایران در سال ۱۳۳۷ و از هنگامی آغاز شد که ما کوشیدیم حاکمیت خود را بر صنایع نفت مستقر کنیم. این مبارزه پس از سال ۱۳۵۲ و کوشش من برای فروش نفت به قیمتی عادلانه، روز بروز شدت یافت. من فراموش نمی‌کنم که بعد از نطق موهن و تهدید آمیز آقای سایمن وزیر دارایی وقت آمریکا درباره من و سیاست‌کشی‌های صادرکننده نفت، لحن مطبوعات غربی بتدریج تغییر یافت و مرا مسئول افزایش قیمت نفت و گناهکار اصلی دانستند.

کوشش کردند ناراضی قابل فهم مردم عادی کشورهای غربی، و از جمله راستندگان و سائل نقلیه را، از گرانی قیمت بنزین، بطرف من منحرف کنند و مرامقصر معرفی نمایند. اتومبیل رانان غربی فراموش می‌کردند که قسمت اعظم قیمت بنزینی که مصرف می‌کنند، بی عوارض و مالیاتی است که نصیب خزانه عمومی کشورشان می‌شود و یا سودیست که عاید شرکتهای بزرگ نفتی می‌گردد. نفع همه در آن بود که مسئولیت خود را پنهان کنند و شاه ایران را مقصر جلوه دهند.

شاید کمتر کشوری بقدر ایران جوانان خود را به تحصیل در ممالک خارجی، مخصوصاً " ایالت متحده امریکا، تشویق کرده باشد. همه این دانشجویان توقعات بیشتری داشتند و غالباً " فراموش می‌کردند که از امکانات و وضع استثنائی برخوردارند. در پائیز ۱۳۵۶ هنگامیکه به اتفاق شهبانو در ایالت متحده امریکا بودم، در ویلیامزبورگ، صدها دانشجوی ایرانی، در مقابل اقامتگاه ما تظاهرات گرم و پرشور و محبت آمیزی نسبت به من انجام دادند. من به میان آنان رفتم و باتنی چند به گفتگو پرداختم. کمی دورتر چند نفر نقابدار، با پرچم و علامت داس و چکش، برضد من تظاهرات می‌کردند. چرا آنها نقاب به صورت داشتند؟ به گفته مطبوعات غربی از بیم ساواک ولی حقیقت آن بود که اکثر آنان ایرانی نبودند و آشوبگران حرفه‌ای بودند که در مقابل دریافت مزد به تظاهرات می‌پرداختند. حقیقت اینست که در این تظاهرات تعداد طرفداران من پانصد نفر و شمار مخالفان حدود پنجاه تن بودند. فردای آن روز در مطبوعات، تعداد تظاهرکنندگان معکوس بود. شمار موافقان را پنجاه و مخالفان را پانصد تن اعلام کرده بودند. هنگام ورود ما به

واشنگتن هزارتن از ایرانیان مقیم امریکا به استقبال ما آمده بودند. بار دیگر چند تن آشوبگر نقابدار با چوب و چماق و زنجیر به ایرانیان حمله کردند. باز هم مطبوعات امریکا به طرفسرداری از مهاجمین پرداختند. حتی یکی از آنها سؤال کرد چه کسی به طرفداران شاه مزد می‌دهد، اما هیچکس نپرسید آشوبگران از کجا می‌آیند و چه کسی آنها را رهبری می‌کند!

واقعیت اینست که چه در داخل و چه در خارج کشور، کوشش بزرگی برای انحراف و مشوب کردن اذهنان جوانان و دانشجویان ما به عمل آمد که آنها را به اغتشاش و براندازی تشویق کنند. شنیده‌ام که هزینه این برنامه تخریبی که نزدیک به ۲۵۰ میلیون دلار بود از طرف دولت لیبی تامین گردید.

روبه بنگاه سخن پراکتی انگلستان (بی.بی.سی.) نیز شگفت‌آور بود. از آغاز سال ۱۹۷۸ برنامه‌های فارسی این بنگاه صریحا "وعلنا" در مخالفت و ضدیت با من تنظیم میشد. گوئی یک دست نامرئی همه این برنامه‌ها را تنظیم و رهبری میکند.

من فکر میکنم که بعضی از جراید غربی با ذکر ارقام دروغین درباره کشتگان حوادث مختلف و تخریب حقایق فقط قصد داشتند میزان فروش خود را بالا ببرند. چگونه می‌توانیم در این رهگذر به وضع خاص پیرمردی که در نوفل لوشاتو منزل داشت و از ایلین دهکده علنا "با استفاده از وسایل ارتباط جمعی جهان غرب، ایرانیان را به آدم‌کشی و شورش دعوت میکرد، اشاره‌ای نکنیم؟ میدانم که بسیاری از فرانسویان از این وضع ناراضی و ناراحت و متعجب بودند و هستند هنگامی که پیرمرد مورد اشاره از عراق اخراج شد من میتوانستم از دولت فرانسه بخواهم که مانع فعالیتش

بشود. ولی میدانستم که این تقاضا حاصلی نخواهد داشت. زیرا این پیرمرد بازیچه ناتوانی در دست دشمنان خارجی ایران بود و بس.

البته باید گفت که بسیاری از روزنامه‌نویسان با شرافت و صداقت و خونسردی حقایق اوضاع ایران را بازگو کردند. در زمان سلطنت من همه خبرنگاران خارجی، چه موافق و چه مخالف، میتوانستند آزادانه به ایران بیایند و هر چه میخواستند بنویسند. راستی چه هیاهویی بپا میشد اگر در آن زمان دولت ایران محدودیتهای مشابه آنچه امروز هست برای آنان بوجود میآورد. در آخرین هفته‌های سلطنت من، رادیو و تلویزیون ایران، اخبار و تصاویر همه تظاهرات داخل مملکت را پخش میکردند.

قبل از پایان این فصل، باید به جرایدی اشاره کنم که با شرافت و واقع بینی هشدارهای مرادرباره آینده منعکس کردند. بعنوان مثال در پائیز ۱۳۵۶ آرنود و بورگ‌گرا و خبرنگار مجله نیوزویک، با من مصاحبه‌ای کردند و نظر مرادرباره سناریوی که در دانشگاه‌های جنگ اروپا مطرح شده بود پرسید.

سناریو این بود: یک رژیم دست‌چپ اقراطی در ایران مستقر شده و در مقابل احساس خطر، از شوروی تقاضای کمک میکند. شورویها قبول کرده با یک لشکرکشی برق‌آسا از دریای خزر تا خلیج فارس راتحت تصرف و کنترل خود درمی‌آورند.

خبرنگار نیوزویک، از من پرسید:

"به عقیده شما با توجه به رویدادهای ویتنام، زشیر آنگولا و..... عکس‌العمل ایالات متحده امریکا چه خواهد بود؟"

پاسخ دادم:

"بسیاری از امریکائیها، حتی بعضی از اعضای مجلسین

آن کشور ظاهراً "اطلاع ندارند که ایران و ایالات متحده یک قرارداد دو جانبه بسیار مهم بایکدیگر امضاء کرده‌اند که طبق آن امریکا موظف است در صورتیکه یک کشور کمونیست یا تحت نفوذ کمونیستها به ایران حمله کند، به کمک ما بشتابد. پس باید ایالات متحده تصمیم بگیرد که به تعهدات خود عمل خواهد کرد یا نه. ما ایرانیان هرگز از انجام تعهدات خود سرباز نخواهیم زد."

خبرنگار نیوزویک مجدداً "اصرار کرد و گفت:

"آیا تصور نمیکنید که ممکن است در صورتیکه خطری متوجه تامین نفت مصرفی کشورهای غربی نشود، ایالات متحده به نحوی با مسکو توافق نماید؟"

پاسخ دادم:

"باید دانست درجه هنگام و به چه قیمت امریکائیان از خود عکس العمل نشان خواهند داد و خطر جنگ را خواهند پذیرفت. این یک نکته روشنی نیست و بستگی به برداشت شما امریکائیه‌ها از چگونگی تامین منافع خودتان دارد و احترامی که برای انجام تعهدات خود قائل هستید. آیا قبول خواهید کرد که یک رژیم مستقل متحد و دوست شما سرنگون شود."

خبرنگار نیوزویک سپس این نکته را یادآور شد که مجموع دیون کشورهای توسعه نیافته به معالک پیشرفته به ۲۵۰ میلیارد دلار بالغ میشود و اضافه کرد که سه کشور سوئد، کانادا و هلند قبول کرده‌اند که از دریافت نزدیک به یک میلیارد دلار از مطالبات خود چشم‌پوشند و به این ترتیب کشورهای بدهکار امیدوارند به لغو کلیه تعهدات خود نسبت به بستانکاران توفیق یابند. من در این زمینه ابراز شک و تردید کردم و گفتم:

"من به توفیق گفت و شنود شمال و جنوب امید

بسیار داشتم. متأسفانه این مجمع به بیان شکوه‌ها و شکایتها گذشت. در حال حاضر دنیای غرب در آن حد از توانائی نیست که از وصول مطالبات خود چشم‌پوشد، ولی اگر در پایان قرن حاضر آئین نوینی در مناسبات و روابط اقتصادی میان کشورهای پیشرفته و ممالک عقب‌افتاده، بمرحله اجرا در نیاید و مشکل دیون به نحوی حل نشود، خطر بروز جنگ وجود خواهد داشت. نه منطقی است نه قابل قبول و نه منطبق با اصول اخلاقی که نود درصد از منافع ثروت جهان فقط در اختیار ده درصد از نفوس کره زمین باشد.

پس از آن برای مجله نیوزویک عقاید شناخته شده خود را در این زمینه بازگو کردم: "توزیع مجدد ثروت‌های موجود مطرح نیست. چرا که مشکل را فقط برای چهار یا پنج سال حل خواهند کرد. باید به کشورهای در حال توسعه کمک کرد که از حالت عقب‌افتادگی خارج شوند و برای خود منابع جدیدی ثروت بوجود آورند. ایالات متحده آمریکا، کشورهای اروپای باختری و ژاپن بیش از سایر ممالک به انجام این برنامه کمکی قادرند. حتی شرکتهای چندملیتی، که تاکنون رویه سیاستی کوتاه‌بینانه داشته‌اند می‌توانند در این رهگذر مفید واقع شوند."

قبلاً چندین بار یادآور شده بودم که کشورهای کمونیست نیز می‌توانند در این زمینه، نقش و سهمی مفید و موثر داشته باشند، زیرا آنها هم دارای منابع عظیم ثروت هستند و از یک تکنولوژی پیشرفته برخوردارند که آنرا به قیمتی مشابه آمریکا، نه ارزانتر، به کشورهای جهان سوم می‌فروشند. اکنون نیز عقیده دارم و می‌گویم که کشورهای کمونیست نیز باید در جستجوی یک راه حل جهانی برای مشکل تامین نیرو شریک باشند و مانند اروپای غربی و ژاپن قبول مسئولیت

نمایند.

البته بیان حقیقت آسان، و دفاع از آن کم خطر

نیست

فصل دوم

شاگردان جادوگر

در خارج ایران چنین تصور میشود که رهبران اصلی حوادث اخیر ایران انحصارا "روحانیون شیعه هستند که تعداد آنان در حدود شصت هزار نفر است . این برداشت تصویری باطل بیش نیست که رفع اشتباه در اینجا ضرور بنظر میرسد .

قبلا " یادآور شدم که پدرم قصد داشت در سال ۱۳۰۴ حکومت جمهوری را در ایران اعلام کند و مخصوصا " جامعه روحانیت بعنوان اینکه دیانت با جمهوری سازگار نیست ، مانع اعلام و اجرای این تصمیم شد . هنگامیکه پس از استعفای پدرم به سلطنت رسیدم ، من نسبت به حفظ وصیانت قانون اساسی و مذهب شیعه اثنی عشری سوگند یاد کردم و از آن پس همواره در ایفای تعهد خود کوشیدم و انحرافی از اجرای تعالیم عالییه اسلام مبنی بر عدالت و صداقت و رشوافت نداشتم و همیشه خداوند متعال را حافظ و راهنمای خود دانستم .

بیشتر یادآور شده ام که در سالهای قبل ، سلب اختیارات قضائی و آموزشی از روحانیون باعث نارضائی گروهی از آنان گردید و گفتم چگونه یک اقلیت محدود و مرتجع به مخالفت با اصلاحات اساسی من ، بخصوص تقسیم اراضی و آزادی زنان ، پرداخت . من یقین دارم که در مقابل این اقلیت محدود ، اکثریت قاطع جامعه روحانیت با سیاست من موافق

بود. آنها بخوبی میدانستند که مادرراه ترقی و تعالی ایران، پیش میرویم و صمیمانه بامن همراه بودند. هنگامیکه در بهار ۱۹۷۸ (۱۳۵۷) برای زیارت مرقد امام هشتم شعبان به مشهد رفتم، جمعی کثیر از روحانیون وفاداری و پشتیبانی خود را نسبت به من ابراز داشتند و در این شهر مقدس با استقبالی عظیم روبرو شدم.

مبارزه سیاسی بامن از میان جامعه روحانیت آغاز نشد، بلکه در اواخر سال ۱۹۷۶ گروهی از چپ‌گرایان و محافل سیاسی غیر مذهبی با برخورداری از حمایت شخصیتها و گروههای سیاسی خارجی، مبارزه و شایعه پراکنی و دروغ پردازی را آغاز کردند.

در اوائل سال ۱۹۷۸ تندی چند از روحانیون در متن این مبارزه تخریبی ظاهر شدند و سپس بتدریج که کار نابسامانی و اغتشاش بالا گرفت و بی نظمی برکشور حاکم شد تعداد بیشتری از آنان به این جریان پیوستند. اما بسیاری از آنان در مقابل ارباب و وحشتی که اکنون در ایران وجود دارد ناچار شدند مهر یکوت بر لب زینند و یقین است که با آشوبگران همدستان نیستند.

رهبری اقلیت آشوبگر و فریب خورده جامعه روحانیت از نوفل لوشاتو بوسیله پیرمردی که ادعا میکرد به نام خدا سخن میگوید صورت گرفت. من تردیدی ندارم که اکثریت جامعه روحانیت ایران، اکنون از وضع دلخراش کشورمان و از رنجهای بی پایان هموطنانشان در عذاب هستند و سیاستی را که هزاران قربانی داشته، دهها هزار خانواده را بریشان و بی پناه کرده و ایران را به ویرانی کشانده تأیید نمیکنند، زیرا آنچه امروز در ایران انجام میشود صریحاً "مخالف اصول مقدس اسلام است".

گروهی از کسانی که اکنون ظاهراً " برای ایران حکومت می‌کنند، با وجود اشتباهات، فجایع و جنایاتی که بنام آنان صورت گرفته و یا احتمالاً "خودشان مرتکب شده‌اند، بهر حال یا در کسوت روحانیت و یا متدین هستند. آرزو مندم که این اشخاص هرچه زودتر متوجه خطاهای خود بشوند و براه راست بازگردند و دریابند که انقلاب امروز ایران در راه خدا و قرآن نیست، بلکه در خدمت بدکاران و بداندیشان است. آنها به روشنی می‌بینند که اکنون همه آشوبگران حرفه‌ای و مخالفین دیانت و اسلام به اردوی آنان پیوسته‌اند. آنها بخوبی می‌بینند که بر اثر اتحاد شوم سرخ و سیاه، کارگردانان جریانهای تخریبی و انقلابیون کمونیست حرفه‌ای، اندک اندک زمام همه امور را در ایران بدست بگیرند. حزب توده، برای استقرار و توسعه نفوذ خود، نیاز به فقر و بی‌کساری و نابسامانی و فقر دارد و این هدیه‌ای است که شاگردان جادوگری که امروز تصور می‌کنند برای ایران حاکمند، تقدیم حزب توده کرده‌اند.

اگر این وضع ادامه یابد، دیری نخواهد پایید که همه چیز، برای استقرار قدرت نهائی حزب توده آماده خواهد شد و ملامهائی که در این ماجرا کارگردان بوده‌اند، در آتشی که خود برافروختند خواهند سوخت و پیروانشان را نیز خواهند سوزاند.

فصل سوم

عزاداریهای پیاپی و جنایت آبادان

مطبوعات جهان برای نخستین بار طی سال ۱۹۷۸ (۱۳۵۷) از تروریسم در ایران سخن گفتند. حقیقت اینست که از سالهای پیش، من و وزیران و فرماندهان ارتش، هدف سوء قصد و توطئه‌ها بودیم. من دوبار بطور معجزه‌آسا از خطر سوء قصد نجات یافتم. جریان نخستین سوء قصد را قبلاً یادآور شده‌ام. بار دوم در ۲۱ فروردین سال ۱۳۴۳ (۱۰ آوریس ۱۹۶۴) بود که سرباز جوانی بنام شمس‌آبادی به هنگام ورود به دفتر کارم در کاخ مرمر، مرا هدف قرار داد و دوتن از محافظان من به قیمت جان خود او را از پای درآوردند. تحقیقات بعدی نشان داد که یک بار دیگر چپ‌گرایان افراطی توطئه را ترتیب داده بودند. من متفکر این توطئه شخصی بود بنام پرویز نیکخواه که به ده سال حبس محکوم شد و اندکی بعد، من وی را عفو کردم. پس از رهایی از زندان، نیکخواه جزء طرفداران پابرجای سلطنت شد و به همین علت پس از حوادث اخیر تیرباران گردید. همدستان نیکخواه در این توطئه غالباً "مهندسان فارغ‌التحصیل از دانشگاه منجستر بودند که آنها را هم نیز عفو کردم.

در ۱۶ اسفند ۱۳۲۹ نخست وزیر وقت، سپهبد رزم‌آرا در مسجد شاه تهران، بدست یک متعصب مذهبی کشته شد.

اول بهمن ۱۳۲۲ (ژانویه ۱۹۵۶) نخست وزیر

وقت حسنعلی منصور، بدست یک متعصب مذهبی دیگر، موسوم به محمد بخارائی، ازپای درآمد. بسیاری از افسران ارشد وامرای ارتش ایران (ازجمله سرلشگر موسوی، سرلشگر ظاهری وسپهبد فرسیو) بدست تروریستها به قتل رسیدند. طی سالهای ۱۳۵۱ و ۱۳۵۲ سه سرهنگ امریکائی نیز درکوچه‌های تهران بدست تروریستها ازپای درآمدند.

صورت اسامی کسانی که قربانی تروریستها شدند، طولانی است. بسیاری از آنها هیچگونه مسئولیتی در کارهای دولتی ویا امنیتی نداشتند.

ازاواخر ۱۳۵۵ به بعد حمله به رژیم ایران ازیک پشتیبانی موثر خارجی برخوردار شد. صلیب سرخ بین المللی وانحن بین المللی حقوقدانان ونیوز چند سازمان دیگر، تقاضا کردند که برای تحقیق به ایران بیایند. من این تقاضا را پذیرفتم به این شرط که گروههای بررسی، گزارشها وتوصیه‌های خود را در اختیار ما بگذارند تا بتوانیم براساس آنها به تغییرات واصلاحات لازم بپردازیم. بیشتر این پیشنهادات وتوصیه‌ها راهم انجام دادیم. شاید بی فایده باشد که بگویم که مطبوعات جهانی درباره اصل گزارشها وانتقادهای آنان هیاهوی بسیار بها کردند اما تصمیمات واصلاحات ما را زیاد بردند ودر بوته اجمال گذاشتند.

درآغاز سال ۱۳۵۷ ناگهان عملیات تروریستی وبراندازی خاتمه یافت ومن دریافتم که طرح دیگری درحال تکوین است. ناگهان سیاستمدارانی که تا آن موقع مهرسکوت برلب زده بودند، به روی صحنه ظاهرشدند. واضح بود که گردانندگان بازی برائسر ناکامی تروریسم تغییر روش داده بودند.

نخستین گردانندگان این بازی جدید اشخاص

شروتمندی بودند که دربر تو حمایت رژیمی که آنرا شدیداً محکوم می‌کردند، به مال و مکننت و شـروت رسیده بودند، و از حمایتها و ارتباطات زیـــــادی در کشورهای غربی برخوردار بودند. اینها یکبـــــاره هیاهو و عوام‌فریبی خود را آغاز کردند و در خواست داشتند که در ایران، یک دمکراسی پارلمانی واقعی، برقرار شود.

من هم طرفدار یک دمکراسی واقعی بودم که به استقلال و تمامیت ایران صدمه‌ای وارد نسازد. ولی نمی‌خواستیم که به قیمت یک شبه دمکراسی عوام‌فریبی و حزب‌بازی برای ایران حاکم شود.

از این پس تبلیغات مداوم و هیاهوی ایـــــن "آزادیخواهان"، روزبه روز توسعه یافت. هر چه بیشتر، من در راه آزادسازی تشکیلات گام می‌نهادم و تصمیماتی در جهت تامین خواسته‌های آنان اتخاذ می‌کردم، برنابسامانی اوضاع افزوده میشد و هـــــر تدبیری را تعبیر به ضعف می‌کردند.

چون کار به درازا کشید و کم‌انیکه هوای کسب قدرت را داشتند به مقصود خود نرسیدند، بازیگران جدیدی بروی صحنه آمدند و چندتن از ملاها کارگردانی طرح تخریب را بدست گرفتند و سرانجام اتحاد ســـــرخ و سیاه، قطعیت یافت.

نخستین اغتشاشات در شهر مقدس قم روی داد که طی آن شش نفر به قتل رسیدند. از این پس برپا کردن مراسم عزاداری به مناسبت سوم، هفتم و چهلم کشته‌شدگان بهانه برپائی نظاهرات، ایجاد اغتشاش و تحریک به قتل گردید تا هر بار بتوان مـــــراسم عزاداری جدیدی برای مقتولین برپا کرد و آتش خشم و تعصب را برانگیخت. البته از دیدگاه مذهبی، چنین سوء استفاده شرم‌آوری از غم و اندوه دیگران قابل

قبول نیست. به من گزارش دادند که در مقابل در ورودی گورستانها گروهی آشوبگر حرفه‌ای هر جنازه‌ای را از اقوام متوفی بزور و عنف گرفته در اطراف آن تظاهرات بپا میکردند و آنرا یک قربانی جدید ساواک قلمداد میکردند.

چندی قبل از آن نیز افراد سالمی را به مرکز کرم به صورت زخمی درآورده در مقابل دوربینهای خبرنگاران بی اطلاع یا مغرض خارجی قرار داده بودند. چنین روشهایی احتیاج به توصیف ندارد.

عمل غیرقابل بخشش دیگر آشوبگران، سوء استفاده از زودباوری و احساسات دانشجویان بود. ابتدا دانشگاهها را به آشوب کشیدند و سپس برای گسترش نابسامانی به تحریک در مدارس متوسطه و ابتدایی پرداختند و متأسفانه موفق شدند.

البته من انتظار نداشتم که جوانان ایران، محافظه کار باشند و میدانستم که برای آرمانهای خود حاضر به تلاش و فداکاری هستند، اما نمیدانستم که فریب دروغ پردازان و آشوبگران را خواهند خورد. اشتباه بزرگ ما آن بود که از وسائل ارتباط جمعی خود برای مبارزه با اندیشه‌های مخرب استفاده نکردیم و با جوانان به گفت و شنود نپرداختیم. یقین است که در این صورت بسیاری از آنان تحت تأثیر اندیشه‌های ویرانگر قرار نمی‌گرفت.

حتی در این موقع اکثریت ایرانیان هنوز از سیاست من پشتیبانی می‌کردند. استقبالی که در مشهد به هنگام زیارت مرقد مطهر امام هفتم شیعیان، از من شدنشانی از این پشتیبانی و دل‌بستگی بود. چند هفته بعد هنگامیکه جمشید آموزگار نخست‌وزیر، به تبریز رفت سیمد هزارتن در یک اجتماع بزرگ، برای پشتیبانی از دولت، شرکت کردند.

جمشید آموزگار را در تابستان ۱۳۵۶ به نخست‌وزیری انتخاب کردم. در این انتخاب، هم به مسائل سیاست خارجی توجه داشتیم، و هم به مسائل سیاست داخلی آموزگار، در مقام نماینده ایران در کنفرانس‌های نفتی و مذاکرات اوپک، از شهرت بین‌المللی قابل ملاحظه‌ای برخوردار شده بود. وی تحصیلات عالی خود را در رشته مهندسی در ایالات متحده به پایان رسانیده بود و در آن کشور دوستان بسیار داشت. به صداقت و درستکاری شهرت داشت و علاوه بر این دبیر کل حزب رستاخیز بود و می‌توانست از پشتیبانی آن برخوردار شود.

تصمیم من دائر به تغییر نخست‌وزیر و انتصاب آموزگار به جای هویدا دلیل عدم رضایت از هویدا نبود. من نسبت به این شخصیت تحصیل کرده و خدمتگذار که سیزده سال مصدر امور بود محبت فراوان داشتم. اما هویدا جدا "خسته شده بود و خود نیز بی‌علاقه نبود که اندکی از مسئولیت رهبری امور دولت دور شود. برای اینکه اعتماد و اطمینان خود را نسبت به هویدا نشان داده باشم وی را به وزارت دربار شاهنشاهی منصوب کردم که در این سمت می‌توانست هم طرف مشورت قرار گیرد، و هم هر روز با من ملاقات داشته باشد.

از ابتدای تشکیل دولت آموزگار، بر ضرورت سیاست آزادسازی سیاسی، به شرط آنکه موجب تخریب کشور نشود، تاکید کردم. یکسال بعد بمناسبت جشن مشروطیت یادآور شدم که ایران به سرعت دارای یک حکومت دمکراسی، مشابه دمکراسیهای غربی، خواهد شد و تمهید کردم که انتخابات کاملاً آزاد، پس از پایان دوره قانون‌گذاری صورت خواهد گرفت و در چهار چوب قانون اساسی، هر شخصیت و یا گروه و حزب مخالف

خواهد توانست به فعالیت سیاسی و انتخاباتی پردازد.

فصل چهارم

حقایق درباره

سازمان اطلاعات و امنیت کشور

بموازات آغاز عملیات تروریستی، سازمان اطلاعات و امنیت کشور آماج حملات بین المللی قرار گرفت. آیا اگر تروریستها ایران را به خاک و خون نمی کشیدند ساواک مجبور به مداخله و شدت عمل می شد و مورد حمله قرار می گرفت؟

تهمتهای زیادی به ساواک وارد شده است، از جمله گفتند میلیونها نفر از ایرانیان برای آن سازمان کار میکردند. اگر چنین است، باید پرسید آیا میلیونها نفر کارمند ساواک که قاعدتا "میبايست وفادار باشند، هنگامیکه حکومت در معرض مخاطره قرار گرفت کجا بودند؟ حقیقت اینست که تعداد کارمندان ساواک در آغاز سال ۱۹۷۸ سه هزار و دویست تن بودند و در پایان این سال از چهار هزار نفر تجاوز نمی کرد.

سازمانهای مشابه ساواک در همه کشورهای جهان وجود دارد که وظیفه آنها حفظ پاسداری امنیست داخلی و خارجی هر کشور است. بعنوان مثال باید به "کا - چی - بی" در اتحاد جماهیر شوروی و "سیا" در ایالات متحده آمریکا، "اینتلجنس سرویس" در بریتانیا و "اس - دی - ای - سی" در فرانسه اشاره کرد.

چه دلیل داشت که ما ایرانیها فعالیت تروریستها را در سرزمین خود بپذیریم ولی ایتالیاییها مجاز

باشند با بریگاد سرخ یا آلمانها با گروه معسروف
"بادر" مبارزه کنند. چرا کسی تعجب نکرد و قتیکه
در یک روز و در آن واحد شش زندانی در آلمان با
شلیک گلوله خودکشی کردند و هیچکس نپرسید چگونه
آنها اسلحه بدست آورده بودند؟

مبارزه با خرابکاری کمونیستها

ساواک پس از ماجرای مصدق، بمنظور مبارزه با
عملیات براندازی کمونیستها در ایران تشکیل شد.
من نمیخواستم نسبت به رویه دول غربی در برابر
کمونیستها، اظهار نظر و قضاوت کنم ولی فراموش
نکنیم که ایران دارای یک مرز مشترک طولانی با
اتحاد جماهیر شوروی است. گرچه ما موفق شدیم با
این کشور روابط مودت آمیز حسن همجواری و همکاری
اقتصادی برقرار کنیم، با این وجود باید بگویم که
پس از جنگ جهانی دوم، مناسبات ما خالی از اشکال
و نشیب و فراز نبود. زیرا در سالهای جنگ و تا ۱۳۲۵
قسمتی از خاک ایران در اشغال نیروهای شوروی بود
و پس در آخرین ماههای حکومت مصدق حزب توده چنان
قدرت یافته بود که امید داشت ایران را تحت تسلط
خود درآورد. پس ما ناچار شدیم، نه بخاطر دفاع از
رژیم، بلکه بخاطر حفظ تمامیت ملی، این حزب را
غیرقانونی و ممنوع اعلام کنیم.

ابجد ساواک، بمنظور مبارزه با فعالیتهای
براندازی خارجی و داخلی علیه استقلال و تمامیت
ارضی ایران بود. مسئولیت بنیان گذاری ساواک در
سال ۱۳۲۲ به سپهد تیموربختیار تفویض شد
و در این کار از "سیا" کمک خواست. تعداد زیادی
از کارمندان ساواک برای طی دوره های آموزشی به

امریکا رفتند و در اداره مرکزی "سیا" به کارآموزی پرداختند. همچنین دوره‌های کارآموزی و بازآموزی انفرادی و دسته جمعی، برای کارمندان سازمان اطلاعات و امنیت کشور در غالب سازمانهای اطلاعاتی اروپای غربی ترتیب یافت تا با روشهای آنان آشنائی حاصل کنند.

سپهد بختیار تا سال ۱۳۴۰ بر سرکار بود. در این تاریخ من این شخص جاه طلب و طماع را از کار برکنار کردم، زیرا از قدرت خود برای تامین منافع شخصی استفاده می‌کرد و از توسل به روشهای خسونت‌آمیز امتناع نداشت. بختیار به خارج اعزام شد و در بیروت به توطئه برضد ایران مشغول گشت و چند سال بعد بر اثر یک سوء قصد در عراق به قتل رسید.

نقش ساواک و قدرت آن

در ایران، مثل هر کشور دیگر خائن و جاسوس خرابکار حرفه‌ای وجود داشت. دولت ما فرماندهنی قوای مسلح ما بخواطر دفاع از امنیت ملی، مجبور بودند از فعالیت آنان آگاه باشند و با آنها بی‌مسارزه پردازند. این کار وظیفه و نقش ساواک بود. ساواک در مقام یک سازمان اطلاعات و ضد جاسوسی عمل می‌کرد و فعالیت داخلی آن بعنوان ضابط دادگستری بود که این وظیفه هم به توصیه قضات بین المللی در این اواخر از آن سلب و به شهربانی و ژاندارمری محول شد.

هسته اولیه ساواک از گروهی از افسران مورد اعتماد نیروهای مسلح تشکیل شده بود که به نوبه خود کارمندان دیگری از میان کادر نیروهای مسلح و با فارغ التحصیلان دانشگاهها انتخاب و استخدام

کردند. در نهایت امر، کارمندان غیرنظامی در ساواک کاملاً اکثریت داشتند.

دخالت ساواک در امور مربوط به دادگستری، کذب محض است. جریان دادرسی در ایران کاملاً شبیه به کشورهای غربی بود، با حق استفاده از وکیل مدافع، حق تقاضای استیناف و مراجعه به دیوان عالی کشور. در آخرین ماههای ۱۹۷۸، مقررات مربوط به بازپرسی نیز تغییر یافت و به متهمان اجازه داده شد که حتی در مراحل بازجوئی از حضور وکلای عدلیه استفاده کنند.

مخالفان نظم و امنیت و ترقی ایران در سواره فعالیتهای ساواک دروغ پردازیهایی بسیار کرده‌اند، از جمله اینکه تعداد "زندانیان سیاسی" در ایران بین ۲۵ هزار تا یکصد هزار نفر بوده است. حال آنکه طبق یک گزارش محرمانه که از طرف مخالفین رژیم تهیه شده و سرزد ساواک مورد استناد قرار گرفته است، طی نه سال یعنی از ۱۹۶۸ الی ۱۹۷۷ تعداد کل کسانی که بدلائل سیاسی بوسیله ساواک توقیف شدند دقیقاً "سه هزار و صد و شصت و چهار نفر" بوده است.

در هیچ کشوری رئیس مملکت مسئول اعمال پلیس و یا سازمانهای اطلاعاتی نیست که معمولاً زیر نظر وزیر کشور، وزیر جنگ، و یا نخست وزیر فعالیت می‌کنند.

در ایران ساواک مستقیماً زیر نظر نخست وزیر بود. معمولاً روسای ممالک به تقاضای وزیر دادگستری از حق عفو و بخشودگی در مورد محکومین استفاده می‌کنند. من نیز با گشاده دستی از این حق خود استفاده کردم.

با احساس تاثر بسیار اطلاع یافتم که مرحوم

هویدا نخست وزیر سابق و نیز سرلشگر پاکروان، ارتشبد
نصری و سپهبد ناصر مقدم روسای پیشین ساواک، قبل
از اینکه بدست دژخیمان به قتل برسند همه اظهار
داشتند، هیچگاه دستوری از من در مورد نحوه رفتار
با یک زندانی، یک متهم یا یک محکوم دریافت
نداشته‌اند.

طبق قانون، من حق تخفیف و عفو و بخشودگی
مجازات‌ها را داشتم و چنانکه گفتم، پیوسته با گشاده
دستی و بدون محدودیت از این حق استفاده کردم.
مخصوصاً " همه کسانی را که بچان من سوء قصد کرده
بودند، حتی علیرغم مخالفت دادگستری، مورد عفو
قرار دادم.

طبیعتاً " من نمی‌توانم از کلیه عملیات ساواک
دفاع کنم. چه بسا ممکن است با تعدادی از زندانیان
بد رفتاری شده باشد. ولی به صراحت می‌گویم که
همواره دستور میدادم که از هر نوع رفتار و خشونت
اجتناب شود. هنگامیکه صلیب سرخ بین المللی در
مقام تحقیق، پیرامون فعالیت‌های ساواک برآمد،
دستور دادم همه زندان‌ها را بروی نمایندگان این
سازمان بگشایند و به کلیه توصیه‌های آنها عمل
کردیم و از این پس دیگر از کسی شکایت نرسید.

در اینجا باید الزاماً " حساب تروریست‌ها را از
حساب زندانیان سیاسی جدا کرد. برخورد می‌توان
تروریست‌ها و ساواک یا کارمندان سایر سازمان‌های
انتظامی غیرقابل اجتناب بود و ناچار تلفاتی نیز
داشت. هیچکس تروریست‌ها را به آتش‌امروزی و غارت
و کشتار ملزم نکرده بود. آنها آزادانه راه‌خشونت
را اختیار کرده بودند.

درباره زندانیان سیاسی به معنی خاص کلمه، و نه
آتش‌افروزان و خرابکاران، باید صراحتاً " بگویم

که هرگز با آنان بدرفتاری نشد. هیچکس نمی‌تواند نام یک مرد سیاسی را که بدست ساواک نابود شده باشد ذکر کند.

در زمستان ۱۳۵۷ ارتشبد از هاری نخست وزیر وقت دستور داد ارتشبد نصیری، رئیس سابق ساواک، و تنی چند از کارمندان این سازمان، بازداشت و زندانی شوند. من با این تصمیم مخالفتی نکردم زیرا که امیدوار بودم، دستگاه دادگستری دقیقاً "بسه اتهامات آنها رسیدگی خواهد کرد و اگر بیگناه باشند تبرئه خواهند شد. ولی نمیتوانم در مورد رفتار به اصطلاح دادگاههای انقلابی با آنان، که برخلاف همه اصول عدالت بود، سکوت اختیار کنم. همه روسای ساواک، بدون محاکمه و بدون حق دفاع به قتل رسیدند. حتی سرلشگر پاکروان که بیشتر فیلسوف و دانشمند بود تا نظامی و در دوران ریاستش هیچکس از ساواک شکایتی نداشت.

آن حقوقدانان بین المللی کجا هستند که هر وقت یک تروریست در مبارزه مسلحانه با مامورین انتظامی کشته میشد فریادشان به آسمان میرسید؟ و سائل ارتباط جمعی بین المللی، این جنایتکاران را به قهرمانان آزادی و خرابکاران کمونیست را به مدافعان حقوق بشر تبدیل کردند.

امروز، چه کسی نسبت به فجایع و جنایاتی که در ایران صورت می‌گیرد اعتراض می‌کند؟ به استثنای چند نویسنده و روزنامه نویس با شهامت، هیچکس.

فصل پنجم

تدارک برای ویرانی ایران

درش ماه اول ۱۳۵۷ اندک اندک ، آشوب و ناامنی سراسر کشور را فرا گرفت . برای کاهش تشنج و سلب بهانه از مخالفین ، تدابیر مختلفی اتخاذ شد که از جمله آنها آزادی صدها تن از زندانیان بود . در تابستان بر اثر اغتشاشات شدید در اصفهان ، دولت مجبور شد در آن شهر حکومت نظامی اعلام کند . ولی اجرای برنامه ویرانی ایران آغاز شده بود و گوئی دیگر جلوگیری از آن امکان نداشت . در اوائل شهریور (اواخر اوت) سپهد مقدم رئیس سازمان اطلاعات و امنیت کشور ، مذاکرات خود را با یکی از مراجع مهم مذهبی برایم نقل کرد که از من میخواست به یک اقدام وسیع و نمایشی برای جلوگیری از سقوط و ویرانی کشور دست بزنم . طبیعتاً نسبت به این پیام و تقاضا بی اعتنا نماندم . ولی چه میشد کرد؟ ناچار شدم از نخست وزیر جمشید آموزگار بخواهم استعفا دهد و دولت جدیدی را با اختیارات و آزادی عمل بیشتر روی کار آوردم . این تصمیم من یک اشتباه بزرگ بود . زیرا آموزگار مردی بود پاکدامن و با حسن نیت که شاید میبایست در آن هنگام در راس امور باقی بماند .

اعلام حکومت نظامی

جانشین وی جعفر شریف امامی ، خواست یکباره

برگذشته خط بطلان کشد. رابطه خود را با حزب رستاخیز قطع کرد، بدون آنکه اعتبار و نفوذی نزد مخالفان بیابد. برای جلب نظر محافل مذهبی تقویم شاهنشاهی را لغو کرد و مجدداً "تقویم هجری را رسمیت بخشید و همچنین کا زینوها و قمارخانه‌ها را تعطیل کرد.

با این حال تظاهرات و اغتشاشات همچنان ادامه یافت. تا آنجا که دولت مجبور شد در تهران وهشت شهردیگر مقررات حکومت نظامی را اجرا نماید. نخستین روز اجرای این مقررات در تهران هفدهم شهریور (هشتم سپتامبر) است که مخالفان و وسائل ارتباط جمعی بین المللی آنها "جمعه سیاه" نامیدند. در پاسخ نمایندگان مجلسین راجع به تعداد تلفات نخست وزیر گفت که ۸۵ جواز دفن پس از ایستادن حوادث صادر شده است و وی مسئولیت همه برخوردهای ناشی از اجرای قانون را شخما" می پذیرد.

با وجود اجرای مقررات حکومت نظامی، آشوب و نابسامانی همچنان ادامه و گسترش یافت. پاسانان ژاندارمها و سربازان در این ایام از خود خونسردی و حسن رفتار عجیبی نشان دادند و هرگز در مقام انتقام - جوشی بخاطر همقطاران متعددشان ، که بدست آشوبگران کشته می شدند بر نیامدند.

بدیهی است اگر مقررات حکومت نظامی به دقت اجرا می شد، می بایست دادگاههای نظامی تشکیل شود و متخلفین از مقررات به مجازات برسند. ولی در حقیقت اعلام حکومت نظامی جنبه اخطار داشت و سربازان فقط بروی آتش افروزان ، غارتگران و گروههای مسلح آتش گشودند و در هر حال مجموع این تدابیر آرامشی پدید نیاورد.

گروههای مسلح، از کمیته‌هایی که در پناه مساجد تشکیل می شد دستور می گرفتند. در این هنگام بود که

علنا" گفته شد میان اسلام و کمونیسم منافاتی وجود ندارد. این نظر غریب بوسیله مجاهدین خلق عنوان شد که در لبنان و لیبی، آموزش دیده بودند.

در این هنگام مطبوعات چپ‌گرای غربی، سخن از خشونت و ارباب و وحشت میراندند. نه از آنچه تروریستها ایجاد کرده بودند بلکه از آنچه در خیال آنها ناشی از پلیس و ساواک بود.

در همین هنگام بود که جراید غربی شماره "زندانیان سیاسی" را چند هزار تن اعلام کردند. واقعیت اینست که در این موقع شماره زندانیانسی که بعثت داشتن پرونده‌های جنائی محکومیت پیدا کرده بودند و هنوز در زندان بسر می‌بردند از سیصد نفر تجاوز نمی‌کرد. مقایسه این دو رقم حیرت‌انگیز است. بخصوص اگر بیاد بیاوریم که طی مدت نه سال گذشته تعداد کسانی که به دلایل سیاسی بازداشت گردیده بودند دقیقا "سه هزار و صد و شصت و چهار نفر بود.

بطور وضوح، مابیک دوره انقلابی را طی می‌کردیم که برنامه آن به دقت تدارک شده بود. در شهرهای حکومت نظامی وجود داشت، گروههای کوچک تروریستی و براندازی، مسلح به سلاحهای خودکار و مواد منفجره جنگهای چریکی شهری را آغاز کردند. متعاقب آن حمله به ابنیه عمومی، مدارس، بیمارستانها بانکها و سازمانهای دولتی آغاز شد. هدف نهائی تخریب سریع اداری، اقتصادی و فرهنگی کشور بود.

سفرهای کریم سنجابی و مهدی بازرگان

در مقابل بن بست سعی کردم یک دولت اتحادملسی

تشکیل شود. آقای عبدالله انتظام شخصی که نسال
و خوش نام قبول کرد که با وجود بیماری ریاست این
دولت را به عهده گیرد و بکوشد که اعضای باصلاح
جبهه ملی به عضویت آن درآیند. به این منظور با
کریم سنجابی و سایر اعضای گروههای مخالف تماس
گرفتم. اما شرایط آنها غیر قابل قبول بود. بیاد
آوریم که کریم سنجابی تازه از نوفل لوشاتو برگشته
بود. مقارن همین زمان رئیس انجمن ایرانی حقوق
بشر، مهدی بازرگان، مقاطعه کار و تاجری ثروتمند
نیز سفری به نوفل لوشاتو کرد و پس از اقامتی کوتاه
در لندن به تهران بازگشت. چند روز بعد پایتخت
دچار آشوب و اغتشاشی عظیم شد. در دانشگاه تهران
و سایر مدارس عالی و متوسطه شعارهای خشونت آمیز
در جهت دعوت به آشوب و "انقلاب اسلامی" داده میشد
به قوای انتظامی دستور داده شده بود که از حرکت
تظاهرکنندگان جلوگیری کند ولی در حد امکان و جز
در صورت ضرورت قطعی از تیراندازی خودداری نمایند.
آشوبگران، در غرب و مرکز بیشتر بانکها، صدها
مغازه و فروشگاه، دهها هتل و عمارات بزرگ
سالنهای سینما و بناهای دولتی را به آتش کشیدند
و غارت کردند. حتی قوای انتظامی نتوانستند از
آتش زدن قسمتی از سفارت بریتانیای کبیر جلوگیری
کنند. ساختمان وزارت اطلاعات مورد حمله قرار
گرفت و غارت شد.

توقیف امیرعباس هویدا

در پایان این روز دولت شریف امامی استعفاداد
ومن از ارتشبد غلامرضا اژهاری، رئیس ستاد ارتش
خواستم که کابینه جدید را تشکیل دهد.

از هاری مردی بود صدیق و شریف و خوش نام که همواره از دخالت در امور سیاسی احتراز می‌جست. در این هنگام از شخصیت‌های سیاسی هیچکس داوطلب نخست‌وزیری نبود و ارتشبد از هاری این مسئولیت را بعنوان یک وظیفه سربازی پذیرفت. او نیز کوشید با تدابیری مخالفان را آرام کند و پیش از هر چیز تصمیم به بازداشت دوازده تن از شخصیت‌ها، از جمله امیرعباس هویدا، گرفت. ارتشبد از هاری به من گفت، تنها یک محاکمه واقعی خواهد توانست این شخصیت‌ها را در برابر مردم روسفید کند. من جنس‌دان به این استدلال عقیده نداشتم. ولی هویدا، که هنوز مورد احترام من بود آماج اصلی حملات مخالفین بود، گرچه هدف واقعی خود من بودم. اندکی بعد قبل از این ماجرا به هویدا پیشنهاد کرده بودم به خارج برود و سمت سفارت ایران در بروکسل را بپذیرد. او آنقدر به خود اعتماد داشت که از قبول پیشنهاد من سرباز زد. بعداً "درباره جریان وحشتناک قتل وی سخن خواهم گفت."

امیدها و نومی‌ها

در نخستین روزهای دولت ارتشبد از هاری، آرامش نسبی در کشور برقرار شد. اعتصاب تا حد زیادی کاهش یافت و تولید روزانه نفت خام مجدداً به پنجمین میلیون و سیمده هزار بشکه رسید. دستور اعتصاب عمومی که برای روز دوازدهم نوامبر از نوفل‌لوشاتو صادر شده بود با شکست کامل مواجه گشت. در بسیاری از شهرهای بزرگ چون تهران و اصفهان و مشهد و تبریز مردم به تظاهر و مقابله با مخربین پرداختند. آنچه ما میخواستیم صلح و صفای عمومی و آشتی ملی بود

بنا بر این دولت سعی کرد از برخورد گروههای مخالف
و موافق جلوگیری کند .

علاوه بر زندانیانی که قبلاً آزاد شده بودند، دولت
ارتشبد از هاری یک عفو عمومی و کامل اعلام کرد
و آخرین زندانیان سیاسی غیر از آدمکشان از زندان خارج
شدند .

مادر این هنگام با اشتلافی از نیروهای مسلح مخالف
رودرو نبودیم، بلکه بایک بیسج عمومی همه قوای
مخرب برای نابودی ایران نو و مترقی مواجه بودیم که
برای نیل به این منظور میبایست دودمانی که
مکرراً مانع سقوط کشور شده بود از اریکه قدرت
کنار گذاشته شود .

در این هنگام بود که اعتصابات وسیع سیاسی
برای به زانو در آوردن کشور آغاز شد: تهران و
شهرهای بزرگ، هر روز چند ساعت فاقد برق بودند .
وسائل نقلیه عمومی تعطیل شد، کارمندان سازمان
آب و شبکه نفت و بنزین و سپس بانکها و وزارتخانهها
اعتصاب کردند . هدف این کوششها فلج کردن فعالیت
مردم ایران بود تا دولت در مقابل ویران گران
ناچار به تسلیم شود . مردم، بیکار و سرگردان و در
نتیجه خشن و ناراضی در کوچه ها و خیابانها قدم
میزدند . کارگران و کارمندانی که از شرکت در
اعتصاب خودداری می کردند مورد تهدید قرار میگرفتند
ما بخوبی میدانیم که برای فلج کردن شبکه توزیع
برق یا نفت ، پنج و یا شش نفر کافی است و همین باعث
شد که اعتصاب انقلابی توفیق یابد . زیانهای که
در طی دو ماه اعتصاب عمومی به چاهها و پالایشگاههای
نفت وارد آمد از حد و حساب بیرون است و بدین
سان کوشش برای برقراری نظم و آرامش و جلوگیری
از سقوط کشور، بار دیگر با نا کامی

و نومییدی مواجه شد و بدتر از همه ارتشبد ازهارای در اواخر دی ماه ۱۳۵۷ دچار یک حمله قلبی گردید و دیگر نتوانست به کار خود ادامه دهد.

امروز بعضیها به من سرزنش می‌کنند که چرا با اعمال قدرت و شدت مقررات حکومت نظامی را بدقت اجرا نکردم و امنیت را به هر قیمت که شده به کشور بازگرداندم؟

مسئله "این کار ممکن بود ولی به چه قیمتی؟" امروز به من گفته می‌شود که بقیه "اجرای این تصمیم بمراتب کمتر از دوران خونین هرج و مرج کنونی تلفات در بر می‌داشت. پاسخ من اینست که سرزنش پس از وقوع حوادث کار دشواری نیست و یک پادشاه حق ندارد تاج و تخت خود را به قیمت ریختن خون هم میهنانش حفظ کند.

یک دیکتاتور می‌تواند حکومت را بنام مرامی که مدافع آنست با خونریزی نگاهدارد. اما پادشاه یک دیکتاتور نیست. میان شاه و ملت پیوندی ناگسستنی وجود دارد. یک دیکتاتور تنهاست و به خود می‌اندیشد، یک پادشاه تاج و تخت را از دیگری به ارث برده و باید به فرزندانش انتقال دهد. من در این فکر بودم که پس از نیل به سطح مطلوبی از توسعه فرهنگی، صنعتی، کشاورزی و فنی، تاج و تخت را به پسر و گذار کنم.

در هفته‌های دشوار پایان سلطنتم، من قسمت مهمی از وقت خود را پای تلفن می‌گذراندم و دستورم همواره چنین بود: "کوشش کنید از خونریزی جلوگیری شود." روزی که استاندار خراسان با ناراحتی بسیار اطلاع داد که گروهی از نظامیان می‌خواهند مجسمه مرا واژگون کنند به وی گفتم: در حالی که دولت در همه جبهه‌ها عقب‌نشینی می‌کند و تسلیم می‌شود، چه

معنی و مفهومی دارد که برای حفظ یک مجسمه از قوای نظامی استفاده شود.

فصل ششم

نخست وزیر شاپور بختیار

ماموریت شگفت انگیز ژنرال هایزر

در تمام این مدت ، می‌کوشیدم به خودتلقین کنم که در مقابل مخالفانی با حسن نیت و حسن مسئولیت قرار دارم .

آنها استقرار سریعتر دموکراسی و مبارزه با فساد را طلب می کردند . منم آرزوئی جز این نداشتم و قبلاً" به هر دو کار پرداخته بودم .

من می‌خواستم بهر قیمت ، از توسل به زور و اعمال خشونت اجتناب کنم و در یک محیط صلح و صفا و تفاهم ملی ، راههای قانونی برای حل مشکلات بیابم . سرانجام به این نتیجه رسیدم که شاید یک دولت غیر نظامی با عضویت گروهی از رهبران مخالف بتواند به آشوب خاتمه دهد و وضع کشور را به حال عادی بازگرداند .

توقعات سیاستمداران مخالف

نخست به دکتر غلامحسین صدیقی ، عضو جبهه ملی ، ماموریت دادم تا برای تشکیل کابینه اقدام کنند . دکتر صدیقی را مردی وطن خواه میدانستم و او هیچ شرطی برای قبول این ماموریت قائل نشد . فقط یک هفته برای مطالعه و بررسی از من وقت خواست که بلافاصله پذیرفتم .

دکتر صدیقی ، به پیروی از توقعات جبهه ملی ، از من خواست که در ایران بمانم ، ولی اختیارات خود را

به یک شورای نیابت سلطنت تفویض کنم .
این تقاضا برایم پذیرفتنی نبود، زیرا مفهومی
آن بود که قبول می‌کنم قادر به سلطنت نیستم، اما
باید بگویم که دکتر صدیقی تنها سیاستمدار مخالفی
بود که مصرا " ازمن خواست ایران را ترک نکنم .

در همین ایام، آقایان سنجابی و بازرگان که
تازه از اروپا بازگشته بودند، به چنان تحریکات
سیاسی و مخالف قانون اساسی دست زدند که دولت طبق
مقررات حکومت نظامی ناگزیر از بازداشت آنان شد .
دکتر سنجابی از زندان بوسیله رئیس ساواک
سپهبد مقدم تقاضای ملاقات مرا کرد . برای تسهیل
مذاکرات و آماده سازی محیط ، از دولت خواستم
سنجابی و بازرگان را آزاد کند . پس از چند روز
تقاضای ملاقات سنجابی را پذیرفتم . او با احترام
بسیار دست مرا بوسید و نسبت به مقام سلطنت و شخص
من، ابراز وفاداری بسیار کرد و گفت که حاضر است
مقام نخست وزیری را قبول کند، بشرطی که من به
بهانه " استفاده از تعطیلات" راهی خارج شوم . او نه
میخواست شورای نیابت سلطنت تشکیل شود، که تشکیل
آن قانونا الزامی بود، و نه میخواست از مجلسین
رای اعتماد بخواهد .

من از قبول توقعات سنجابی سربا زدم و در حالی که
شرایط روز بروز دشوارتر می‌شد، در جستجوی راه حل
دیگری برآمدم .

آیا واقعا " رهبران سیاسی مخالف ، متوجه وخامت
اوضاع و خطراتی که کشور را تهدید می‌کرد، بودند؟ آیا
میدانستند که دیگر مساله حفظ امتیازات و بسر آوردن
توقعاتشان مطرح نیست ، بلکه حیات و ممات افسران
در میان است ؟